

نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه

نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه

در بین گروه‌ها و فرقه‌های اسلام، برخی بودند که با کج فهمی احادیث پیامبر قائل به عقایدی شدند که لازمه‌اش تشبیه خدا به مخلوقات و جسم بودن خدا است. و این گروه در اسلام به گروه «مجسمه» (قائل به جسم بودن خدا) معروف بودند. بعد از این تیمیه عقایدی را ابراز داشت که نزدیک به عقاید مجسمه بود. حتی او برای اثبات چنین عقایدی کتاب‌هایی نگاشته است در این مقاله نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه مانند تشبیه، قدیم بودن عالم و شرک انداخته خواهد شد.

ابن تیمیه و تشبیه

یکی از بالاترین و ارجمندترین معارف راجع به خداوند معارفی است که اسلام آن را پیشکش کرده است. ما در هیچ دین و آیینی معارف الهی را آن گونه که قرآن پیشکش می‌کند سراغ نداریم. مثلاً در قرآن آمده است: «لیس کمثله شیء؛ هیچ چیز مانند خدا نیست» و یا مثلاً امیر المومنین علی بن ابی طالب در خطبه معروف خود راجع به معارف الهی می‌فرماید:

أول الدین معرفته، و کمال المعرفه التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الإخلاص له، و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه، لشهاده کل صفة أنها غیرالموصوف، وشهاده کل موصوف أنه غیر الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، ومن قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزاه، و من جزاه فقد جهله، و من جهله فقد أشار الیه، و من أشار الیه فقد حده، و من حده فقد عده؛ [1] اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا تصدیق اوست و کمال تصدیق او توحید است و کمال توحید او اخلاص به اوست و کمال اخلاص به او نفی صفات از خداست. [2] چون هر صفتی گواهی می‌دهد که وی غیر موصوف است و نیز هر موصوفی شهادت می‌دهد که او غیر از صفت است (و در نتیجه دو چیز هستند). پس اگر کسی خدا را (چنین) وصف نماید، به درستی او را همراه (چیزی) قرار داده است. و اگر کسی خدا را همراه (چیزی) قرار دهد، او را دو تا دانسته است. و هر کسی خدا را دوتا داند، او را تجزیه (به اقسام متعددی) نموده است. و هر کسی او را تجزیه نماید، او را نشناخته است. و هر کسی خدا را نشناسد، (او را در مکانی قرار داده) و به او اشاره نموده است. و هر کسی به او اشاره نمود، او را محدود نموده است. و هر کسی او را محدود نماید، او را شمرده است.»

البته این تنها قطره‌ای از آن بحر بی‌کرانی است که اسلام در مورد معارف و توحید الهی به ارمغان آورده است و طالبین می‌توانند به کتاب‌های مخصوص که در این زمینه نگاشته شده مراجعه نمایند.

از همان روزهای اول طلوع فجر اسلام مسلمانان (به ویژه اهل بیت) با هر گونه معارفی که خدا به گونه دیگر معرفی می‌کرد، به مبارزه برخاستند. مثلاً مبارزه اسلام با مسیحیت در این بود که اسلام از مسیحیان برای این که خدا را سه تا (پدر، پسر، و روح القدس) معرفی می‌نماید انتقاد می‌نمود. و یا با یهود این بود که آنان خدا را به گونه‌ای نشان می‌دادند که لازمه‌اش جسم بودن خدا و تشبیه او به مخلوقات بود. اصلاً توحیدی که اسلام مردم را به سوی آن می‌خواند

این است که خدا را از هر گونه مظاهر تشبیه و مانند دانستن به مخلوقاتش پاک نماییم. در همان قرون نخستین گروهی در میان مسلمانان پدید آمدند که با نادرست فهمیدن برخی از آیات قرآنی و احادیث پیامبر قائل به عقایدی شدند که لازمه اش تشبیه خدا به مخلوقات و جسم بودن خدا است. و این گروه در اسلام به گروه «مجسمه» (قائل به جسم بودن خدا) معروف بودند. علما و خصوصا امامن اهل بیت به شدت در همان روزها با چنین اعتقاد برخورد کردند. بعد ها ابن تیمیه عقایدی را ابراز داشت که نزدیک به عقاید مجسمه بود. حتی او برای اثبات چنین عقایدی کتاب هایی نگاشته است، به مانند: کتاب «اثبات الصفات و العلو و الاستوی»، «شرح حدیث نزول»، «عرش الرحمن» و بعضی کتب دیگر. اینک عقاید ابن تیمیه در این موضوع:

1- ابن تیمیه می گوید:

«وإن أراد نفی ثبت بالنصوص و حقیقه الغفل أيضا مما وصف الله ورسوله منه وله فهذا حق و إن سمی ذلك تجسیما أو قیل أن هذه الصفات لا تكون إلا لجسم فما ثبت بالكتاب و السنه وأجمع علیه سلف الأمة هو حق و إذا لزم من ذلك أن يكون هو الذی یعنیه بعض المتكلمین بلفظ الجسم فلأزم الحق حق کیف ولمثبته تقول أن ثبوت هذا معلوم بضرورة العقل ونظره و هكذا مثبت لفظ الجسم أن أراد بإثباته ما جاءت به النصوص صوبنا معناه و منعناه عن الألفاظ المبتدعه المجمله و إن أراد بلفظ الجسم ما يجب تنزیه الرب عنه من مماثله المخلوقات ردنا ذلك علیه و بینا ضلاله و إفكه و أما قول نقلنا الكلام معه إلى إبطال التجسیم فقد ذكرنا أدله النافین و المثبتین مستوفاه فی بیان تلبیس الجهمیه فی تأسيس بدعهم الكلامیه و تبین لكل من أدنی فهم أن ما ذكره هولاء من أدله النفی كلها حجج داحضه و أن جانب المثبته أقوى و قد بسطنا الكلام فی ذلك فی غیر هذا الموضع»؛ [3]

و اگر مراد (مخالف ما) نفی صفاتی است که خدا ورسولش خدا را آن چنان وصف کرده اند و آن صفات به واسطه نصوص و حقیقت عقل ثابت شده است (ما چنین نفی را برای او رد کرده و به او می گویم که همه آنان (اوصاف) حق هستند هرچند اثبات آن لازمه اش جسم داشتن نامیده می شود و یا بگویند که این صفات تنها در کسی که جسم است خواهد بود. آنچه در قرآن و سنت وارد شده است و پیشینیان امت برآن اجماع کرده اند، حق است، هرچند لازمه آن به گفته مسلمان این باشد که خداوند به جسم بودن وصف شود. چون لازمه ای حق، حق است چگونه چنین نباشد حال آن که اثبات کنندگان (یعنی کسانی که معتقد به اثبات اوصاف به خدا هستند) می گویند: ثبوت این اوصاف (هرچند آن ها را جسم هم نامید) به ضرورت و نظر عقل دانسته شده است؟ بنابراین اگر مراد کسی که قائل به جسمانیت خداست همان چیزی است که نصوص شرعی آن را ثابت کرده است ما نظرش را درست خواهیم خواند، ولی او را از به کار گیری الفاظ بدعت کاران در این زمینه منع خواهیم نمود. اما اگر مرادش به لفظ «جسم» آن چیزی است که باید خداوند را از آن منزّه و پاک دانست، سخنش را رد نموده، گمراهی اش را برایش بیان خواهیم کرد...».

ابن تیمیه در این سخن خود می خواهد بگوید که اوصافی که در قرآن و سنت برای خدا وارد شده است به همان صورت ظاهرش به آن ها ایمان آورده و خدا را همان گونه که وصف می کنیم هرچند لازمه اش جسم دانستن خدا باشد. مثلا در قرآن آمده است که «دست خدا بر بالای دست آنان است». ما در این جا باید ایمان داشته باشیم که خدا دست دارد چون این نص قرآن است. و کاری هم نداریم که لازمه ای این سخن جسم داشتن خداوند را ثابت می کند و می رساند. و ابن تیمیه با صراحت می گوید: لازمه ای حق، حق است. یعنی وقتی لازمه ای دست داشتن خداوند متعال جسم بودن او است، پس خداوند تعالی جسم است.

با همو می گوید:

إن الله تعالى في جهة واحدة هي جهة الفوق و هو في السماء مستو على العرش و قد امتلا له العرش فما يفضل منه أربعة أصابع و إنه ينزل إلى السماء الدنيا ثم يعود و إن له أعضاء و جوارح من أعين و أيدي و أرجل و غايه ما في الأمر أنها لا تشبه جوارح البشر و سائر المخلوقات؛ [4] بدون تردید خدا به یک سمت و مکانی قرارداد که آن سمت بالاست خدا در آسمان بر عرش قرار گرفته و عرش با او پر شده است و خدا به آسمان دنیا نازل می شود و سپس بر می گردد و او اعضاء و جوارح، از قبیل چشم و دست و پا دارد، ولی آنچه هست این است که چشم و دست و پای خدا به اعضاء بشر و دیگر مخلوقات مانند نمی باشد.»

2- باز همو می گوید:

«رفع اليدين في الدعاء دليل على أن الله تعالى في جهة العلو؛ [5] برداشتن دست ها هنگام دعا، دلیل بر این است که خدا در بالاست.»

حال آنکه برداشتن دستان برای گدایی است و نشانه ای آن است و انسان وقتی از غیر خداوند نیز چیزی طلب می کند دستش را رو به بالا دراز می کند. آیا این به این جهت است که آن شخص در بالا قرار گرفته است؟! هرگز چنین نیست، ولی ابن تیمیه سعی دارد به این راحتی با این گونه سخنان کودکانه و مردم فریبانه اش خداوند متعال را جسم معرفی کند.

3- باز همو می گوید:

«والذين يولون المعنى ائلك ما قدروا الله حق قدره و ما عرفوه حق معرفته؛ [6] کسانی که قرآن را تأویل می کنند خدا را آنچنان که هست نشناخته اند.»

4- باز همو می گوید:

«قد طالعت التفاسير المنقوله عن الصحابه و ما روه من الحديث ووقف على ما شاء الله تعالى من الكتب الكبار و الصغار أكثر من مئه تفسير فلم أجد إلى ساعتی هذه عن أحد من الصحابه أنه تأول شيئاً من آيات الصفات أو أحاديث الصفات بخلاف مقتضاها المفهوم المعروف؛ [7] تفاسیر نقل شده از صحابه که از آن ها رسیده و بیش از صد تفسیر بزرگان را دیدم و تا به حال هیچ یک از صحابه را نیافتم که او آیات و روایات صفات را بر خلاف معنای ظاهرش تأویل کرده باشد.»

واین در حالی است که تفسیر پیشوایان پر از این گونه تأویل هاست. مثلاً طبری درباره «و کرسی خداوند آسمان ها و زمین را گنجانیده است» [8] از ابن عباس نقل می کند که گفته است: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» مقصود از «کرسی» علم خداوند است.»

بغوی آن را نقل کرده است و شوکانی و قرطبی هم آن را از ابن اطمیه نقل کرده اند. مفسران در باره «کل شیء هالک الا وجه؛ همه چیز به جز وجه خدا هلاک خواهد شد» گفته اند: یعنی به غیر از ذات خدا. بخاری در صحیحش می گوید: «یعنی به غیر از ملکش. [9]

آیات فراوان دیگری هم است که مفسران آن را تأویل کرده و تأویل آن را از صحابه نقل کرده اند. کسی از صحابه و مفسران در مورد این آیه قرآن که «و اعتصموا بحب الله جميعا و لا تفرقوا؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زده و متفرق نشوید» نگفته که حبل همان ریسمانی است که می شناسیم، بلکه آن را به قرآن، اسلام و اهل بیت پیامبر تفسیر و تأویل کرده اند.

مخالفت البانی با ابن تیمیه

اعتقاد ابن تیمیه (که معتقد به جسم بودن خداست، البته نه به مانند اجسام دیگر) مورد اعتراض البانی که یکی از دانشمندان وهابی معاصر و از هواداران ابن تیمیه به شمار می رود قرار گرفته است.

1- اینک نصّ سخن ابن تیمیه و جواب البانی بر او:

وإذا كان كذلك فاسم المشبه ليس له ذكر بدم في الكتاب و السنه و لا كلام أحد من الصحابه

و التابعین...) و قال قبل ذلك ص(100-101) ناقلا مقرأً: (والموصوف بهذه الصفات لا يكون إلا جسماً فالله تعالى جسم لا كالأجسام.) وقال ص(101): (و ليس فى كتاب الله و لا سنه رسوله و لا قول أحد من سلف الأمة و أئمتها أنه ليس بجسم، و أن صفاته ليست أجساماً و أعراضاً فنفى المعانى الثابتة بالشرع بنفى ألفاظ لم ينف معناها شرع و لا عقل جهل و ضلال) خالف الألبانى ابن تیمیه فى هذه العقیده فقال فى شرحه و تعليقه! على العقیده الطحاویة ذاماً المشبهه و المجسمه ما نصّه: (والمشبهه إنما زلوا لغلوهم فى اثبات الصفات و تشبيه الخالق بالمخلوق سبحانه و تعالى والحق بين هولاء و هولاء إثبات بدون تشبيه و تنزيه بدون تعطيل. و ما أحسن ما قيل: المعطل يعبد عندما والمجسم يعبد صنماً)؛[10]

ابن تیمیه می گوید: اگر چنین باشد (یعنی اگر چنین باشد که مشبه را[11] به خاطر همین چیزهایی که ما می گوئیم مذمت کرده و به آن ها چنین اسمی گذاشته باشند) این هیچ مشکلی ندارد، چون اسم «مشبهه» با هیچ مذمت و نکوهشی نه در قرآن و نه در سنت و نه در کلام هیچ صحابی و نه تابعینی یاد نشده است ...» و همچنین پیش از این، در صفحه 100 و 101 کتابش می گوید: «کسی که با این صفت ها (دست ، پا، چهره، و ...) وصف می شود حتماً جسم خواهد بود. پس خدای متعال (هم که با چنین اوصاف وصف شده است) جسم است، البته نه به مانند جسم های دیگر.» باز هم در صفحه 101 می گوید: «در قرآن ، سنت و سخن هیچ یک از سلف امت و امامان وجود ندارد که کسی خدا را غیر جسم گفته باشد...»

البانى با ابن تیمیه در چنین اعتقاداتش به مخالفت برخاسته و می گوید: «همانا لغزش مشبه این بوده که در اثبات صفات به خدا غلو کرده و او را با مخلوقاتش مانند نمودند. امام کلام حق در برابر مشبهه و معطله این است که قائل باشیم با اثبات صفات بدون تشبیه و پاک دانستن خدا(از صفات مخلوقان) بدون تعطیل. چقدر خوب گفته شده که: «معطله عدم نیستی را می پرستند و مجسمه بت می پرستند.»[12]

2- باز هم ابن تیمیه می گوید:

«ولو قد شاء الله لاستقر على ظهر بعوضه فاستقلت به بقدرته و لطف ربوبيته فكيف على عرش عظيم؛[13] اگر خداوند بخواهد می تواند بر پشت پشه ای هم استقرار پیدا کند چه رسد بر عرش عظیم.»

البانى در مقدمه «مختصر العلو، صفحه 17، چاپ سال 1401 هجری» می گوید: لازمه این سخن آن است که خدا در عرشش نشسته است و چنین چیزی در اسلام وارد نشده و چنین اعتقاد و نسبت آن به خدا جایز نمی باشد.»

3- باز هم ابن تیمیه می گوید:

«در جهت فوق و بالا بودن خداوند حقیقی است...»

البانى می گوید: «این عقیده معطله است، بلکه برخی به روشنی بیان کرده اند که خداوند ذاتاً در همه جا حاضر است.»

پس بنابر سخنی که البانى پیش از این گفت، ابن تیمیه هم بت را و هم هیچ و نیستی را می پرستیده است.

4- باز هم ابن تیمیه می گوید: «مذهب امامان اهل سنت و اهل حدیث از متقدمین و متأخرین این است که خداوند حرکت می کند.» آنگاه ابن تیمیه از عثمان بن سعید چنین نقل می کند که گفته است: «هر که حرکت کردن خدا را انکار کند او از بدعتگذاران و جهنمی است.»[14]

البانى در «مختصر العلو» صفحه 16، این سخن کوثری را (با اقرار به آن) نقل می کند که گفته است: «در مورد خداوند چیزهایی می گویند که نه اسلام گفته است و نه عقل آن را قبول دارد، مانند اثبات حرکت و منتقل شدن و حد داشتن و دارای جهت بودن و در بالا بودن و نشستن.»

5- ابن تیمیه می گوید: «همه این و آنچه مانند این هاست شواهد و دلایلی است بر «حد داشتن خدا و هر که به آن اعتراف نکند، به قرآن کفر ورزیده و با آیات قرآن مخالفت کرده است.» [15]

ذهبی گفته است: «خدا برتر و والاتر از این است که او را دارای «حد» دانسته و به چیزی جز آنچه که خودش وصف کرده است وصف شود. حال آنکه خودش می فرماید: «لیس کمثله شیئی؛ چیزی مانند خدا نیست.» [16]

حسن سقاف می گوید: «آنچه از شاگردان البانی به ما رسیده است این است که او نیز در این مسأله مانند ذهبی منکر «حد» داشتن خداوند بوده است.» [17]

لازم به یاد آوری است که «حد» داشتن یعنی قد و قامت داشتن است و هرکه دارای حد است حتما جسم دارد، حال آنکه امت اسلامی به اتفاق جسم بودن خداوند را رد کرده و حتی آن را شرک می دانند. پس ابن تیمیه با این سخن خود هم سعی دارد خداوند را جسم معرفی کند و هم امت اسلامی را به کفر ورزیدن به قرآن متهم کرده است.

ابن تیمیه و مسأله قدیم بودن عالم

ابن تیمیه معتقد است عالم قدیم است. حسن سقاف این مطلب را از چندین کتاب ابن تیمیه نقل کرده است [18] و ابن حجر نیز به آن اشاره کرده و می گوید: «این از زشت ترین مسأله ای است که به ابن تیمیه نسبت داده شده است.» [19]

ابن تیمیه به خاطر اثبات چنین عقیده ای باطلش خواسته است حدیث صحیح را تضعیف کند که در آن پیامبر فرموده اند: «خداوند موجود بود آن موقعی که هیچ چیزی همراه او موجود نبود» (یا چیزی غیر از او نبود) [20]

البانی در دو کتاب خود: «احادیث صحیحه» جلد 1، ص 208، و «شرح عقیده طحاویه» ص 35، بر ابن تیمیه رد نوشته و آرزو کرده است که کاش ابن تیمیه وارد این بحث نمی شد و این سخن را نمی گفت؛ زیرا این از جنس کلام فلاسفه است.

بسیاری از علمای دیگر اهل سنت نیز به این سخن و عقیده ابن تیمیه اشاره کرده اند که در آینده ذکر خواهد شد.

علی قاری حنفی می گوید:

«فمن قال بقدم العالم فهو كافر؛ [21] هر که عالم را قدیم بداند کافر است.»

ابن حزم گفته است:

«اجماع امت براین است که هر که بگوید چیزی همراه خدا از ازل وجود داشته است کافر است.» [22]

قاضی عیاض مالکی می گوید:

«و كذلك قطع علی كفر من قال بقدم العالم أو بقائه أو شك فی ذلك علی مذهب بعض الفلاسفة و الدهریه و كذلك النووی یكفر معتقد قدم العالم؛ [23]

همچنین به کفر کسی که به مانند عقیده بعضی فلاسفه و دهریه عالم را قدیم می داند یقین داریم.»

نووی شافعی نیز کسی را که عالم را قدیم میداند، کافر دانسته است. [24]

حسن سقاف می گوید: «سپس ابن تیمیه دو بدعت را به آغوش گرفت که قبیح تر از آن دو چیز وجود ندارد؛ اولی اینکه عالم را قدیم دانست و این بدعت آلوده به کفر است. و دومی گمراهی و دشمنی او با علی است.» [25]

ابن تیمیه و فناپذیری جهنم

ابن تیمیه معتقد است که آتش جهنم فنا می پذیرد. (یعنی عذاب جهنم دائمی نیست و همه اهل جهنم از آن بیرون خواهند آمد.)

البانی می گوید: «امام صنعانی رد خیلی خوبی بر ابن تیمیه و ابن قییم در این مسأله نوشته و من نیز در کتاب «سلسله احادیث ضعیفه ام، ج 2، ص 71 و 75.» بر آن دو در این مسأله رد نوشتم.» البانی در کتاب «احادیث صحیحه» ج 4، ص 125، ح 1551؛ نیز به این عقیده سلفش و بر ردی که بر آن ها نوشته نیز اشاره کرده است.

ولی جالب اینجاست که سقاف می گوید: «از چیز هایی عجیب و غریب اینکه شخصی به نام عبد الکریم صالح حمید- از علمای وهابی معاصر. ردی بر البانی در دفاع از ابن تیمیه و ابن قییم نوشته به نام «القول المختار لبیان فناء النار» که در ریاض چاپ شده است. او در آن گفته است: البانی سخنی در مورد ابن تیمیه و ابن قییم گفته است که نمی توان صبر کرد... این نویسنده گفته است: سخن آن دو صحیح است و آن ها با این سخن از اسلام دفاع کرده اند...» پس از او، یک عالم وهابی دیگر که استاد ام القرای مکه است کتابی به نام «کشف الاستار لابطال ادعاء فناء النار» را بر رد او و در اثبات نظر البانی نوشته است، ولی سعی کرده است ثابت کند که ابن تیمیه نیز این سخن را نگفته است.

این که عین متن عبد الکریم صالح حمید در صفحه 12 و 13 از کتاب «القول المختار لبیان فناء النار»:

... حتی وصلت إلى نسخة (رفع الإستار) للصنعانی و فیها مقدمه الألبانی و تعلیقه فلما قرأت المقدمه عرفت السر الذی من أجله تکلم من تکلم بکتب ابن القیم فقد رأیت تهجما عنیفا من الألبانی علی الشیخ و تلمیذه لا صبر علیہ حیث قال: سقطا بما سقط به أهل البدع و الأهواء من الغلو فی التأویل و إن ابن القیم انتصر لشیخه فی ذلك. . وإن ابن تیمیه یحتج لهذا القول بكل دلیل یتوهمه و یتکلف فی الرد علی الأدله المخالفه له تکلفا ظاهرا. و قال: حتی بلغ بهما الأمر إلى تحکیم العقل فیما لا مجال له فیہ کما یفعل المعتزله تماما. حتی زعم أن تأویل المعتزله و الأشاعره لآیات و أحادیث الصفات کاستواء الله علی عرشه و نزوله إلى السماء و مجیئه یوم القیامه و غیر ذلك من التأویل أیسر من تأویل ابن القیم النصوص من أجل القول بفناء النار. و قال: فهذا شیخ الإسلام ابن تیمیه زلت به القدم فقال قولا لم یسبق إلیه ولا قام الدلیل علیہ. و غیر ذلك من طعن الألبانی و قدحه علی الشیخ و تلمیذه فی مقدمه (رفع الإستار). فلذلك کتبت فی المسأله دفاعا عنهما و بیانا بأن الحق معهما و أنا علی بصیره من ذلك حیث دعوت للمباهله من أول المسأله. و لو غلط الشیخ و تلمیذه فی هذه المسأله لم یوجب ذلك و لا بعض ما قاله الألبانی کیف و الحق والصواب معهما فی ذلك، و قد تکلما فیہ دفاعا عن الإسلام کما تقدم فرضی الله عنهما و جزاهما خیر الجزاء؛ [26]

«... تا این که نسخه ای از کتاب «رفع الاستار» صنعانی که در آن البانی مقدمه و حاشیه نوشته است، به دستم رسید... در این مقدمه حمله شدید و سرسختانه البانی را بر ضد ابن تیمیه و شاگردانش ابن قییم دیدم که نمی توان بر آن صبر کرد؛ آن جا که (البانی) می گوید: «ابن تیمیه و ابن قییم به همان راهی از غلو که بدعتگذاران و هوا پرستان رفته اند گرفتار شدند. ابن قییم استادش را در این موضوع یاری کرده است. و ابن تیمیه به دلائلی خیالی و دور از حقیقت برای باطل کردن سخنان مخالفانش در این موضع چنگ زده است.» البانی گمان کرده تأویل هایی که ابن قییم به خاطر ثابت کردن به آخر رسیدن آتش جهنم کرده است، تأویل های معتزله و اشاعره سبک تر از تأویل اوست. ابن تیمیه قدمش لغزیده و سخنی گفته که قبل از او کسی آن را نگفته است و دلیل هم برای آن نیاورده است... و غیر از این ها از طعن های دیگر البانی بر ابن تیمیه و شاگردانش که در مقدمه «رفع الاستار» است. به همین خاطر در این موضوع برای دفاع

از ابن تیمیه و شاگردش و بیان این مطلب که حق با آن دو است (یعنی او نیز معتقد است که جهنم به پایان می رسد) این کتاب را نوشتم و من با آگاهی و بینایی این عقیده را دارم... . اگر ابن تیمیه و شاگردانش در این مسأله اشتباه هم کرده بودند، باز سزاوار این سخنان البانی نبودند، چه رسد بر اینکه حق و ثواب در این مسأله با آن هاست و آن ها این سخن را به خاطر دفاع از اسلام گفته اند...»

و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم فراوان به کفار، منافقین و مشرکین وعده جاوید ماندن در جهنم را داده است که برای آشنایی به سوره های زیر مراجعه فرمایید: بقره 60، آل عمران 88، نساء 14 و 93 و 169، انعام، 128، توبه، 63 و 68، هود 107، نحل 29، احزاب 65، زمر 72، غافر 76، حشر 17، تغابون 10، جن 23 و بینه 6.

البته این ها تنها بعضی از آیات در این موضوع هستند و آیات فراوان دیگر نیز در همیشگی بودن عذاب بعضی از کفار و منافقان وجود دارد، ولی با این وجود ابن تیمیه و شاگردش همه این آیات را ندیده گرفته و در عمل آن را انکار می کنند و پیروانش نیز با بی حیایی از او حمایت کرده، نظر آن ها را حق و در راه دفاع از اسلام معرفی می کنند.

قابل یاد آوری است که مسأله ای به آخر رسیدن عذاب جهنم را پیش از ابن تیمیه جهنم بن صفوان- رهبر جهیمی ها، نیز مطرح کرده بود. [27] بخاری جهمی ها را بدتر از یهود و نصاری دانسته و گفته است: «در سخن یهود، نصارا و مجوس نظر کردم و کسی را گمراه تر در کفرشان از جهمی ها نیافتم و هر که آن ها را کافر نداند، من او را جاهل و نادان می دانم». [28]

پس ابن تیمیه عقیده جهمی ها را زنده کرده و در این موضوع از آنها پیروی کرده است. یاد آور می شویم که ابن تیمیه چنان که البانی نیز گفته است با استدلال بر احادیث ضعیف که مخالف ده ها آیات و روایت مسلم هستند سعی کرده است فنا پذیری جهنم را ثابت کند که می توانید به کتاب «رفع الاستار فی ابطال ادله فناء النار» صنعانی مراجعه کنید.

ابن تیمیه و شرک

از مسائلی که کسی تا زمان ابن تیمیه در آن هیچ شکی نداشته است، مسأله توسل به پیامبر و یا اولیاء الله است؛ چه آن شخصی که به او توسل می شود در قید حیات باشد یا از دنیا رفته باشد. و همچنین است مسأله اتغائه (طلب یاری نمودن) چه از شخص حاضر و چه از غائب و مرده . و کسی چه شیعه باشد و سنی این مسأله را شرک به خدا و یا حتی حرام معرفی نکرده و حتی حرام نیز ندانسته است. البته اگر شخصی به کسی توسل نموده چنین پندارد که آن شخص به طور مستقل و بدون اذن خدا در برآوردن حاجت تأثیر گذار است، بدون شک این شرک خواهد بود و در شرک بودن چنین اعتقادی کسی شک ندارد. قائلین به جواز توسل و استغائه نگفته اند که شخص متوسل شونده مستقل در تأثیر است، بلکه می گویند: چون او از مقربان ده درگاه الهی است با اذن خدا می تواند در برآوردن حاجات مورد واسطه قرار بگیرد.

ما در این زمینه کتابی مستقل نگاشتیم که می توان به آن مراجعه نمود.

ولی ابن تیمیه و پیروانش توسل و استغائه به شخص غایب و مرده را شرک می دانند. البته در برخی از نوشتار ابن تیمیه چنین آمده است که او توسل و طلب شفاعت از پیامبر را جایز می داند. وقتی ابن تیمیه را برای مناظره و باز خواهی از گفته هایش به حضور قاضی شافعی آوردند و در آن نشست که علما و قضات حضور داشتند گفت: «نمی شود به غیر از خدا استغائه کرد. استغائه به معنای عبادت به پیامبر جایز نیست، ولی توسل و طلب شفاعت از پیامبر جایز است.» [29]

باز همو می گوید:

«التوسل به فی الدعاء كما فی الحديث الذی رواه الترمذی و صححه أن النبی علم شخصا أن یقول اللهم إنی أسألك وأتوسل إلیک بنبیک محمد نبی الرحمه یا محمد یارسول الله إنی أتوسل بک إلی ربی فی حاجتی لیقضیها اللهم فشفعه فی " فهذا التوسل به حسن و أما دعاوه و الإستغاثه به فحرام؛[30]

توسل به پیامبر در دعا چنان که در حدیثی از پیامبر وارد شده است مشروع است. توسل به پیامبر در دعا چنین است: «خدایا! من از تو می خواهم و متوسل می شود به سوی تو به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت. ای محمد، ای رسول خدا، من متوسل می شوم به تو به سوی پروردگارم در حاجاتم تا حاجاتم را برآورد...». ابن تیمیه پس از نقل این حدیث می گوید: «این گونه توسل به پیامبر خوب است، ولی دعا واستغاثه به آن حضرت حرام است.» باز همو می گوید:

«و کذلک سوال بعضهم للنبی أو لغيره من أمته حاجته فتقضى له فإن هذا قد وقع كثيرا و لیس هو مما نحن فیه و علیک أن تعلم إجابته النبی أو غیره لهؤلاء السائلین لیس مما یدل علی استحباب السؤال... و فیهم من أجیب و أمر بالخروج من المدینه فهذا القدر إذا وقع یکون کرامه لصاحب القبر... و کذلک ما یذکر من الکرامات و خوارق العادات التي توجد عند قبور الأنبياء و الصالحین مثل نزول الأنوار و الملائکه عندها و توقي الشیاطین و البهائم لها و اندفاع النار عنها و عمن جاورها و شفاعة بعضهم فی جيرانه من الموتی و استحباب الاندفاع عند بعضهم و حصول الإنس والسکینه عندها و نزول العذاب بمن استهان بها فجنس هذا حق لیس مما نحن فیه و ما فی قبور الأنبياء و الصالحین من کرامه الله و رحمه و ما لها عند الله من الحرمة و الکرامه فوق ما یتوهمه أكثر الخلق؛[31] و همچنین درخواست بعضی از امت پیامبر حاجتش را از پیامبر و یا از غیر آن حضرت که حاجتش برآورده شده است (این کار جایز است). زیرا این گونه اتفاق ها زیاد پیش آمده و این به بحث ما دخالت ندارد. باید بدانی که برآوردن پیامبر یا غیر از آن حضرت حاجت درخواست کننده را این گونه نیست که دلالت بر مستحب بودن درخواست از آن ها کند. از این مردم کسانی بودند که حاجتشان (بعد از حاجت خواستن از قبر پیامبر برآورده شد و امر شد که از مدینه بیرون روند. پس این مقدار اگر واقع شود کرامتی از صاحب قبر است. همچنین آنچه که ذکر شده از کرامات و کارهای خارق العاده نزد قبور انبیاء و صالحین مانند نازل شدن نور و ملائکه بر آن قبر و ترسیدن و گریختن شیاطین و حیوانات از آن قبور و دفع آتش از آن قبور و از کسی که همسایه آن قبر است و شفاعت برخی از آن ها در باره کسی که در قبر همسایه او شده... و نیز انس و آرامش به کسانی که نزد آن قبر هستند به وجود می آید و نازل شدن عذاب به کسی که اهانت به آن قبر کرده و مانند این ها همه حق هستند که از بحث ما خارج است و آنچه در قبور پیامبران و صالحین و کرامت و رحمت الهی و احترامی که برای آن قبور نزد خدا وجود دارد بالاتر از این است که اکثر مردم گمان می کنند.»

این سخنان ابن تیمیه امروزه در نزد وهابی ها از بزرگ ترین نوع شرک است و ملاحظه می کنید که او معتقد است پیامبر توان برآوردن حاجات اهل دنیا را دارند و خیلی هم این گونه رویداد ها واقع شده و سخنان دیگر او که در باره عظمت قبر آن حضرت گفته همه نزد وهابی ها شرک بزرگ می باشد.

باز همو می گوید:

«و کذلک أيضا ما یروی رجلا جاء إلی قبر النبی فشکا إلیه الجذب عام الرماده فرآه و هو یأمره أن یأتی عمر فیأمره أن یخرج فیستسقی الناس فإن هذا لیس من هذا الباب و مثل هذا یقع كثيرا لمن هو دون النبی و أعرف من هذه الوقائع كثيرا؛[32] و همچنین آنچه که روایت شده مردی به

نزد قبر پیامبر آمد و به آن حضرت از خشکسالی شکایت کرد. پس آن حضرت را در خوابش دید، در حالی که پیامبر به او دستور دادند که به نزد عمر بن خطاب برود و او را امر کند تا برای مردم طلب باران کند. پس به درستی که این از موضوع ما نیست و مانند آن حتی برای غیر پیامبر هم زیاد واقع می شود و من از این گونه وقایع زیاد می دانم.»

این داستان را که با سند صحیح روایت شده است اگر به وهابی ها باز گو کنی بدون درنگ می گویند: «این شرک است». ولی شما می بینید که ابن تیمیه آن را خارج از موضوع توسل و استغاثه معرفی می کند. دقت داشته باشیم که وهابی ها با شرک خواندن این عمل همه صحابه را که در زمان خلافت عمر بن خطاب حضور داشته اند، مشرک می خوانند. چون آن ها با عمل به این خبر و سکوت در برابر آن، طلب از پیامبر، پس از مرگ آن حضرت، امضا کرده اند.

همچنین ابن تیمیه در کتاب «کلم الطیب» دو استغاثه را که در زیر ذکر می شود آورده است. «ان ابن عمر خدرت رجه فقيل له اذكر احب الناس يزل عنك فصاح يا محمداه فانتشرت؛ [33] ابن عمر پایش بی حس و بی حال شد. به او گفته شد که محبوب ترین شخص خود را یاد کن خوب می شوی. ابن عمر فریاد زد: یا محمد! آن گاه پایش به خود آمد و خوب شد.»

نویسنده کتاب «مقاله السنیه فی کشف الضلالت احمد ابن تیمیه» در مورد این عمل ابن عمر می گوید: «این عمل عبد الله بن عمر استغاثه به پیامبر است، با لفظ یا محمد! و آن در نزد وهابی ها پس از مرگ آن حضرت کفر است. پس وهابی ها چه می کنند؟ آیا از تکفیر کسی که یا محمد می گوید برمی گردند، یا از این تیمیه در این مورد براءت می جویند؟ چون ابن تیمیه در نزد آن ها به شیخ الاسلام ملقب شده است. ای وای از این شرمندگی بر آنها! ابن تیمیه امامشان است و ابن عبد الوهاب تمام افکارش را که با آن با مسلمین مخالفت کرده از او گرفته است. و بنا بر عقیده ای که آن ها دارند چنین می شود که ابن تیمیه را کافر دانسته اند، به خاطر این که ابن تیمیه چیزی را که شرک است، پاکیزه و خوب دانسته است.» [34] چنین استغاثه ابن عمر را در کتاب «کلم الطیب» اش آورده است.

«ان رجلا خدرت رجه عند ابن عباس فقال له اذكر احب الناس اليك فقال: يا محمد، فكأنما نشط من عقال؛ [35] پای مردی در حضور ابن عباس بی حس شد. ابن عباس به او گفت: محبوب ترین شخص را در نزدت یاد کن. او گفت: ای محمد! راوی می گوید: گویا به حال آمد و با نشاط شد.» این جا ابن تیمیه چیزی را که به عقیده خودش و بخصوص پیروانش شرک است از جمله چیز های خوب و پاکیزه بر شمرده و در کتابش که «کلمات پاکیزه» نام دارد این دو خبر را وارد کرده است.

همه این سخنان ابن تیمیه دلالت بر این می کند که او بنا بر عقیده خودش و به خصوص پیروانش باید از مشرک ترین مردم باشد. چون خیلی از سخنان او که در بالا ذکر شد نزد خودش و پیروانش شرک محض است. اگر این سخنان در واقع نزد وهابی ها شرک است پس چرا ابن تیمیه را مشرک معرفی نمی کنند؟ خواننده عزیز در مورد این سخنان ابن تیمیه و اعتقاد وهابی ها در مورد شرک بودن آن خوب دقت کنید. همچنین خواننده عزیز توجه داشته باشند که بنا بر گفته حسن بن علی سقاف شافعی در حاشیه اش به کتاب «بینی و بین الشیخ بکر» ابن تیمیه 69 سال عمر وزندگی کرده است، ولی ازدواج نکرده و زن نگرفته است و همچنین در شام که به مکه خیلی نزدیک است زندگی کرده، ولی در طی عمرش خانه خدا را زیارت نکرده و حج انجام نداده است.